



پروفیسور شرعی جوزجانی

## اشتراک در محفل گرامیداشت از روز زبان تاجیکی

در ساعت 3 روز- 4 اکتوبر به دعوت دوکتور جعفر محمد رییس انجمن فرهنگی تاجیکان اوزبیکستان در محفلی که به مناسبت گرامیداشت روز- زبان تاجیکی در مرکز روابط کلتوری اوزبیکستان در شهر تاشکینت دایر شده بود اشتراک داشتم.

در محفل، صادق امامی سفیر کبیر تاجکستان در اوزبیکستان، مشاور فرهنگی، کامندان سفارت و برخی از شاعران تاجیک و اوزبیک حضور بهم رسانیده بودند.

رییس انجمن بعد از افتتاح محفل پیرامون یگانگی زبانهای تاجیکی و فارسی صحبت کرد و تقویۀ آنرا وظیفۀ هریک از متکلمان این زبان دانست و اشعار زیبایی درین زمینه از شاعران بنام قرائت کرد و در ختم صحبت به حاضرین اعلان کرد که در اوزبیکستان 254 مکتب در زبان تاجیکی وجود داشت، همین چند روز- پیش یک مکتب جدید دیگر نیز افتتاح گردیده است.

بعد از بیانیۀ سفیر کبیر تاجیکستان در موضوع به رسمیت شناخته شدن زبان تاجیکی در کشورش و وعده همکاری با انجمن، از من خواسته شد تا صحبت کنم.

رئیس انجمن در اطراف سوابق کار و فعالیتهای فرهنگی من در افغانستان و اوزبیکستان معلومات داده، همکاری های نزدیکم را با محافل ادبی تاجیکان به ستایش گرفت.

این جانب صحبت خود را با این ابیات علیشیر نوایی آغاز کردم:

بسم الله الرحمن الرحيم  
رشته غه چیکتی نیچه در یتیم  
هر در انگا گوهر جاندین فزون  
قیمت ارا ایگی جهاندین فزون

و گفتم: من و همسالان من در افغانستان زبان فارسی را در مکتب ابتدائیه بعد از پنج سال تعلیم اجباری به زبان پشتو، فقط در صنوف 5 و 6 یاد گرفتیم. معلمان ما که بزبان مادری حرف میزدند، وظیفه داشتند مضامین مختلف را به زبان پشتو تدریس کنند.

گفتم افتخار. آنرا دارم که در مهد پرورش جوزجانیان بزرگ چون ابو سلیمان جوزجانی، ابو عبید جوزجانی، ابوبکر- جوزجانی استاد امام ابو منصور- ماتریدی، شاعر شهیر عجیبی جوزجانی یعنی (سرپل لقب جوزجانان بنام...) متولد شده، تعلیم ابتدایی خود را در مکتب منهاج سراج جوزجانی گرفته ام.

توضیح دادم که زبان فارسی زبان مشترک تمام مردم افغانستان است. اکثر شاعران اوزبیک دوزبانه هستند و از برخی شاعران گذشته چون استاد عظیمی، نزهی و نادم و برخی شاعران معاصر چون شفیقه یارقین دیباج، عالم لیبیب نام گرفته نمونه هایی از اشعار عظیمی خواندم و گفتم «نصاب الصبیان» او که در آن اصناف لغات پشتو را به نظم دری ترجمه کرده بی نظیر است و بعد از نصاب الصبیان مشهور- ابونصر- فراهی در مقام دوم قرار دارد و نمونه زیر را از آن خواندم:

ای در نگاه تو اثر صد پیاله می  
باشیم در خمار وصال تو تا به کی

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات  
بحر مضارع است بخوان خوش به بانگ نی

هر چیز اولین بود هست لمائی  
شد منزئی میانه، اخیرین وروستئی

ضمناً یادآوری کردم که شاعران و شاهان تورک تبار در راه تکامل و باروری زبان و ادبیات فارسی خدمات فراموش ناشدنی انجام داده اند و درین زمینه از کتاب خودم به نام «نقش شاهان و شاعران تورک در تکامل زبان و شعر فارسی» که خلاصه آنرا در همایش بین المللی ایران شناسی در تهران خوانده ام و نیز از کتاب «تورکان فارسی گوی» پروفیسور عنایه الله شهرانی یادآوری کردم. ضمناً برخی از کارهای خود را در زبان فارسی یادآوری کرده گفتم: کمینه یک کتاب به نام «دانشمند پیشاهنگ ابوریحان بیرونی» چند رساله و تعداد زیاد مقالات در زبان فارسی دارم و اثر مشهور طاهای حسین به نام «دعاء الکروان»، یک رمان بزرگ و مجموعه داستانهای یوسف السباعی، یک سوم آثار مصطفی لطفی منفلوطی و کتاب «مشهورترین داستانهای عشقی تاریخی» سلامه موسی را از زبان عربی و رمان «نوابی» اثر م. ت آی بیک و «داستان دو دل» اثر شرف رشیدوف را از اوزبیک به زبان دری ترجمه و در مطبوعات کشور به نشر رسانده ام.

گفتم: خلقهای تاجک و اوزبیک در طول تاریخ باهم دوست و برادر بوده اند. علیشیر نوابی و عبدالرحمان جامی در قرن 15 سمبول دوستی دو ملت بزرگ ما هستند. نوابی در انکشاف و رشد زبان فارسی نقش فراموش ناشدنی دارد. «دیوان فانی» و قصاید متعدد او به زبان فارسی نمودار نقش ایجادگرانه او است. او میگوید:

معنی اشعار رنگینم به ترکی بیحد است  
فارسی هم همچو درهای ثمین گر بنگری

گونیا در راست بازار سخن بکشاده ام  
یک طرف دکان قنادی و یک سو زرگری

نوایی جامی را چون پیشوای روحانی خود می شناسد و پیوسته در اشعار خود از او ستایش میکند. جامی نیز به نوایی ارادت و محبت خاص میورزد و یک تعداد آثار خود را به نام او تألیف کرده است و این ابیات جامی را از «اسکندرنامه» جامی در تمجید و سایش خمسه تورکی نوایی خواندم:

"به ترکی زبان نقشی آمد عجب  
که جادو دمان را بود مهر لب

ز چرخ آفرین ها بر آن کلک باد  
که این نقش مطبوع از آن کک زاد

ببخشید بر پارسی گوهران  
به نظم دری در نظم آوران

که گر بودی آنهم به نظم دری  
نماندی مجال سخن گستری

به میزان آن نظم معجز نظام  
نظامی که بودی و خسرو کدام؟

چو او بر زبان دگر نکته راند  
خرد را به تمییز شان ره نماند

ز هی طبع تو اوستاد سخن  
ز مفتاح کلکت گشاد سخن

سخن را که از رونق افتاده بود  
به کنج هوان رخت بنها ده بود

تو دادی دگر باره این آبروی  
کشیدی به جولانگه گفتگوی

صفا یاب از نور رای توشد  
نوایی ز لطف نوای توشد

سپس اعتراف دوکتور ذبیح الله صفا مؤلف «تاریخ ادبیات در ایران» را در زمینه یادآور شد که نوشته بود: اگر زبان فارسی حمایت سلاطین تیموری و بابر و نیز حمایت عثمانیان را نمیداشت، در آستانه انقراض قرار گرفته بود.

در آخر علاوه کردم که زبان یک واسطه افهام و تفاهم و وسیله ارتباط باهمی ملتهاست و نباید از آن همانند کسانی که زبان را وسیله نفاق و تولید اختلاف میان اقوام ساخته اند، به صفت یک وسیله سیاسی استفاده صورت گیرد. در جریان محفل یکی از هنرمندان انجمن فرهنگی... با گیتار چند سرود بزبان تاجکی اجرا کرد.

در خاتمه دو قطعه شعر فارسی خود را قرائت کردم که مورد علاقه حاضرین قرار گرفت و اینک متن هر دو شعر را تقدیم میکنم:

## جسارت شهباز

هر گاه لعل لب به سخن باز میکنی  
جان میدمی به عاشق و اعجاز میکنی

صبر و قرار تاز دل خسته ام بری  
ای جان فدای تو چقدر ناز میکنی

بی اختیار خانه صبرم شود خراب  
چون عشوه های خانه بر انداز میکنی

از باده نگاه تو سر مست میشوم  
گاهی که لطف و مرحمت ابراز میکنی

گاهی تو بی سبب ز برم دور میشوی  
باور به حرف دشمن غماز میکنی

یک لحظه خصم جان شوی و لحظه دگر  
آهنگ عشق و مهر و وفا ساز میکنی

آخر من المزده ات را کجا و کی  
با دولت وصال سر افزاز میکنی

ای چشم یار کاین همه دل کرده ای شکار  
بیماری و جسارت شهباز میکنی

تا بنده ای "ستاره" ز بیائی و جمال  
کی روزن وفا به رخم باز میکنی

"شرعی" بینوا و ستمدیده را چرا  
از خویش دورای بت طناز میکنی؟

## به مطرب

تقدیم به: م

مطرب ای زخمه زن تار دل  
مطرب ای محرم اسرار دل

با صدای خوش خود مستی بخش  
صد چو من دلشده را هستی بخش

پای تا سر نکو و شوق انگیز  
در دل و روح همه ذوق انگیز

چشم افسونگر و موزون اندام  
زلف آشفته، پراز حلقه و دام

نازنین طلعت و شوخ طناز  
مهوش دلکش و سرتا پاناز

با اداد و رخ چون بدر منیر  
دل بسیار- کسان کرده اسیر

ای که با حنجره طلایی  
غصه و درد ز دل بزدايي

صوت شاد ملکوتی داري  
گل امید به دل میکاری

بلبلی با صفت خوشخواني  
سرو- باغی و گل بستاني

هست در بزم خوش نو شا نوش  
صوت گرم تو نوازنده گوش

بیدلان از می آوازت مست  
جمله از زمزمه و سازت مست

شعر با شور و طرب میخواني  
ذوق هر دلشده را میداني

صوت دلکش چو بم وزیر کني  
دل و جان همه تسخیر کني

گاه محزون بسرایي، گه شاد  
شیوه فتته گری را استاد

چون به بیرون کنی از خانه خرام  
دل صد را هر و افتد در دام

با قد راست چو سرو آزادي  
میبری، دل تو عجب صیادي

صوت گرمت چو طنین اندازد  
شور- بر روی زمین اندازد

در صدای تو چه سحر است نهان  
که رباید ز همه تاب و توان

بنده را چون شود ای آفت جان  
بپذیری ز ارادتمندان؟!

تصاویری از جریان محفل:







